

از «راه کارگر» تا «سازمان کارگران انقلابی ایران»

خط چهار یا خط حزب توده

حقه مهر، بدان مهر و نشان است که بود

حافظ

در شماره گذشته "اندیشه رهائی"، در مقاله "نهفته سخنان سوسیالیسم و انقلاب - اندیشه های کهن، قالب های نوین" (صفحات ۱۶۴-۱۲۸)، نظریات و عملکرد گرایش غالب گردانندگان سابق "سوسیالیسم و انقلاب" ("حزب کارگران سوسیالیست") که مدعی ایجاد گروه بندی فکری جدید یعنی "گروه بندی انقلابی سوسیالیستی" بود و در حد ادعای صرف، با استالینیسم "مرز بندی قاطع" داشت ولی در بینش، متد تحلیل و عملکرد، رویه دیگری از آن را به نمایش می گذاشت - نقد کشیده و نشان داده شد که علی رغم ادعاها و الفاظ زیبا، این رفقا تا چه حد به اسلوب های مانیپولاسیون، تحمیق و ارتعاب استالینیستی پای بندند - تجربه های عینی، پس از انتشار شماره اول "اندیشه رهائی" نیز در همین خارج از کشور، در واقعه "سپت پاریس" و پی آمد های آن، بار دیگر، حقانیت آن نظرات را در پراتیک روزمره به نمایش گذاشت و یک بار دیگر نشان داد که در مقاطع حساس، استالینیسم و تروتسکیسم، دوروی یک سکه اند.

در ادامه روند جدل نظری و برخورد با عملکرد گذشته و حال سازمان هـ

و گروه های چپ ، در این شماره ، مطلبی در باره يك سازمان چپ دیگر ایران را انتشار می دهیم . فراموش نکردیم که این سازمان ، در زمان رشد بادکنکسی اش ، به مثابه طاووس علیین شده ، چه فخرها که به زمین و زمان نمی فروخت و چه بادها که در غیب نمی انداخت . گروهی که در آغاز کار ، در زمان تاسیس خود ، در سال ۵۸ ، با نوعی فروتنی (مصلحتی) ، ادعای در حد پیروی از "راه کارگر" داشت ، پس از ۳۰ خرداد ۶۰ ، پس از خالی شدن بادبادکنک ، پس از آن همه ضرباتی که ، بدلیل انحرافات و کج روی های نظری و عملی ، به سازمان خود ، به اعضا ، و هواداران فداکار خود و به حیثیت چپ ایران وارد کرد ، بجای این که با تواضع انقلابی به انتقاد از خود بنشیند ، در عرصه ادعاهای توخالی چندین پله بالاتر صعود کرده و در شهریور ۶۲ ، در خارج از کشور ، با نوعی تفاخر رقت انگیز ، خود را "سازمان کارگران انقلابی ایران" نامید . و نوشته ای ۱۱۵ صفحه ای تحت عنوان "راه کارگر ، ارکان شوریک سیاسی سازمان کارگران انقلابی ایران" انتشار داد .

تبدیل "راه کارگر" داخل به "سازمان کارگران انقلابی ایران" در خارج ، چندان مهم نیست چرا که بیشتر نمایشگر جنبه طنز و جنبه تراژی - کمیک قضیه است . اما نکته بسیار مهم برای ما این بود که ببینیم آیا "راه کارگر" به اشتباهات و انحرافات و کج روی های گذشته خود واقف شده و با صداقتی انقلابی به انتقاد از خود پرداخته است یا نه ؟ و از فعالیت های دوسه ساله خود در ایران چه جمع بندی ای ارائه می دهد ؟ در يك کلام از گذشته چه آموخته است .

مقاله زیر متأسفانه نشان می دهد که آن انتظار کاملاً بی مورد بوده است و بسیار تأسف بسیار مشاهده می کنیم که شکست گذشته چپ (چه در زمینه شوری و چه در عرصه پراتیک اجتماعی) ، هیچ چیز به رفقای "راه کارگر" سابق و "سازمان کارگران انقلابی ایران" لاحق ، نیاموخته است . رونوشت همچنان برابر با اصل است و مسیر جدید ، دنباله خط قدیم .

نمی دانیم چه ضربه ای هولناک تر از آنچه از خرداد ۶۰ تا کنون به چپ ایران وارد شده باید وارد شود که از خواب طولانی زمستانی بیدار شویم و بالاخره دریابیم که شکست های پی در پی چپ ایران در طی چند دهه ، از کدامین آبشخور و انحرافات نظری و عملی سیراب می شود . مقالات "اندیشه رهائی" در برخورد بسیار نظرات و عملکرد گذشته و حال سازمان ها و گروه های چپ ایران ، جز ادا سهم در جهت این بیداری ، هدف دیگری را دنبال نمی کند .

در ایران: "راه کارگر"، درخارج از کشور: "سازمان کارگران انقلابی ایران"!

با انتشار "راه کارگر"، ارگان شوریک - سیاسی سازمان کارگران انقلابی ایران" (شهریور ۱۳۶۲)، که حدوداً یکسال و نیم پس از توقف انتشار "راه کارگر" در ایران منتشر گردید، انتظار می رفت که این سازمان با نگاهی انتقادی بر مواضع و عملکرد خود بعد از انقلاب تا کنون، تحولات جامعه از ماه های قبل از خرداد ۶۰ به بعد را مورد بررسی قرار دهد. اما ظاهراً "راه کارگر" یک چنین بررسی انتقادی را لازم ندانسته، و انتقاد از خود را فقط در بیانی بسیار کلی در یک جمله از نشریه ۱۱۵ صفحه ای خود بدین صورت ارائه داده است:

"سیاست ائتلافی چپ، وجهی مهم از بحران چپ است. ما در این نوشته سیاست ائتلافی چپ انقلابی را در قبال شورای ملی مقاومت و مجاهدین بررسی می کنیم تا پرتویی بر نقاط ضعف سیاست ائتلافی چپ انقلابی انداخته باشیم. این انتقاد در کلیت خود انتقادی از خودمان نیز هست زیرا علی رغم تلاش در مبارزه با پوپولیسم، خود از آلودگی به آن مبرا نبودیم (۱). (تاکیدها از ما است.)"

و این تنها مطلبی است که خواننده باید از لابلای و مـاورای آن پی ببرد که گویا "سازمان کارگران انقلابی ایران" انتقادی به مواضع گذشته خود، "راه کارگر" دارد! در "کلیت"، انتقاداتی وارد است. اما در عین حال هیچ انتقاد مشخصی مطرح نیست! "انتقاد" آنقدر کلی است که نگفتنش سنگین تر بود. و البته در این حد کلی چنین انتقادی کم و بیش به همواره وارد است. کیست که نتواند ادعا کند چنان "آلودگی پوپولیستی" که همواره بر بام خانه همسایه گذر داشت چند صباحی ("در کلیت خود") بر بام خانه او نیارمیده و هوای مورد تنفسش را نیالوده است! "راه کارگر" صدها مواضع ضد و نقیض خود را بدلیل این که ناشی از "آلودگی های پوپولیستی" بوده اند بی آن که زحمت توضیح بیشتری را بر خود هموار سازد با چه بزرگواری از سر باز می کند! بـرای خواننده ای که تا حدودی به سابقه راه کارگر آشنا باشد معلوم نیست که مثلاً مواضع این سازمان در مورد واقعه گروگان گیری ("کمونیست ها باید بپذیرند که حتی عوامفریبی ضد امپریالیستی بهتر از عوامفریبی ضد کمونیستی است") (۲) رابه حساب ایـمن

"آلودگی ها" بگدارد یا نه؟ "سازمان کارگران انقلابی ایران" در "انتقاد از خود" خویش "فراموش" می کند ولی ما مقالات متعدد "راه کارگر" را در آغاز جنگ، تحت عنوان "دفاع از میهن" فراموش نکرده ایم که در سطح "شوریک" از فرمایشات نغز استالین بهره ها می گرفت و در حمایت از جنگ آخوند ها و "عادلانه" خواندن آن، از جنگ دوم جهانی، جنگ علیه ژاپنی ها، نهضت مقاومت فرانسه و غیره "نمونه های تاریخی" ارائه می داد، آیا به زیر پرچم سبز محمدی رفتن ایشان را می توان به پای همیمن "آلودگی ها" گذاشت؟ آیا پلانفرم مشترک "راه کارگر" با جناح چپ اکثریت و سازمان فدائیان (اقلیت) را که بجای خطاب به کارگران یا به سازمان های چپ ایران، قبل از همه تحت عنوان "نامه سرگشاده" ای به "سازمان مجاهدین خلق ایران" تقدیم شد را چگونه باید ارزیابی کرد؟

طبعاً تا زمانی که "راه کارگر" این "آلودگی های پوپولیستی" را بیشتر توضیح ندهد، دلیلی برای باور این که اینان نظریات قبلی خود را در پرتو تجربیات چند سال اخیر به نقد کشیده اند وجود ندارد و تغییر نام "راه کارگر" به "سازمان کارگران انقلابی ایران" به تنهایی چیزی را تغییر نمی دهد. بویژه این که، برخلاف "راه کارگر"، معتقدیم که نظرات شان نه "آلوده" به پوپولیسم، بلکه در هسته های اساسی خود تجسم عینی پوپولیسم اند. ما بخشی از این نظریات را در شماره های ۲۰-۲۱-۲۲ و ۲۴ رهائی (دوره دوم) به نقد کشیده و مقاله کنونی را نیز با مروری بر گذشته و زمینه های تاریخی تفکر "راه کارگر" آغاز می کنیم.

نگاهی به گذشته

در دوران انقلاب و بعد از آن ده ها سازمان و گروه جدید بزرگ و کوچک چپ متولد شدند. در محیطی نسبتاً دموکراتیک و در جو سیاسی جامعه، امکانی برای بحث و تبادل نظر میان بینش ها و برداشتهای متفاوت چپ و همچنین به محسوس گذشتن تحلیل ها و نتایج سیاسی حاصل از آن ها بوجود آمد. در چند ماهه اول بعد از انقلاب، اصطلاحات "خط یک"، "خط دو" و "خط سه"، برای مخالفین سازمان های چپ، به اصطلاحاتی آشنا، تبدیل شد. "خط دو" معروف سازمان فدائیان خلق و مجموعه، گروه هایی بود که کم و بیش از سنت این سازمان پیروی

می‌کردند . "خط سه" ، مجموعه‌ای از مائوئیست‌های به نازگی مخالف سیاست چین ، که مرکز ثقل آن "سازمان پیکار" بود . و "خط یک" را پیرمردان و جوانان توده‌ای تشکیل می‌داد . البته بنظر ما این تقسیم‌بندی "خط" ها نه بر اساس تفاوت در مبانی بینشی و در مدت تحلیل ، بلکه عمدتاً بر مبنای اختلاف مواضع سیاسی روز و مواضع سیاسی بین‌المللی ، پا گرفته بود . انتقادات گذشته "رهائی" ، نشریه سازمان در داخل کشور ، اتفاقاً همواره بر اشتراك بینش و مدت تحلیل این خطوط تکیه داشت و بارها نشان داد که مثلاً چگونه بر سر مفاهیم کلیدی ، همچون درك از مبارزات دموکراتیک ، محتوای انقلاب ، نقش خرده بورژوازی در انقلاب ، و نیز مسائل سیاسی روز مانند برخورد به سیاست سرکوب رژیم ، مسئله گروگان ها ، جنگ ، زنان و غیره این خطوط بظاهر متفاوت ، عملاً مواضعی کاملاً مشترک داشته‌اند . در این میان "راه کارگر" که خود را به عنوان پرچمدار "خط چهار" ، معرفی می‌کرد ، کوشید تا تفاوت نظری خود با دیگر خطوط را با سرو صدای زیاد به نمایش گذارده ، و بدین ترتیب تالی جدیدی را ارائه دهد . اما "راه کارگر" با گذشت زمان و طرح کامل تر نظراتش ، در واقع این را به نمایش گذاشت که مبانی فکری — و نه لزوماً مواضع سیاسی — اش بیش از آن که نافی مبانی فکری خطوط دیگر باشد ، در هسته های اساسی خود منطبق بر گذشته نظری خط یک یعنی نظرات حزب توده در دوران قبل از کودتا است . با تأثیراتی از تئوری های انقلاب چین . در واقع "راه کارگر" را باید ادامه دهنده حزب توده در سال های قبل از کودتا و کوششی در تجدید حیات — یا بقولسی احیاء — حزب توده در دوران استالین (بجای حزب توده در دوران خروشچف) دانست . برای توضیح دقیق تر این مطلب یاد آور می‌شویم که حزب توده در سال های ۲۰-۲۲ ، تنها گسترده ترین سازمان سیاسی چپ در ایران ، بلکه نیرومندترین سازمان سیاسی ایران بود . نفوذ حزب بویژه در میان روشنفکران چشمگیر بود . "مارکسیسم" حزب توده در آن زمان ، که از طریق ترجمه و انتشار آثار رسمی ایدئولوژیک شوروی تبلیغ می‌گردید ، جز "مارکسیسم" رسمی شوروی در دهه سوم تا پنجم قرن حاضر چیزی دیگری نبود . در يك کلام ، بیان فلسفه ، اقتصاد ، تاریخ و مدت تحلیل مارکسیستی از دیدگاه استالین و ایدئولوگ های رسمی آن کشور صورت می‌گرفت . در مورد مشخصات این "مارکسیسم" کتب متعددی به زبان های خارجی و همچنین چند مقاله و کتاب به زبان فارسی انتشار یافته است (۳) . بی این که بخواهیم در این جا

وارد جزئیات این سیستم فکری بشویم، فقط به چند مشخصه بارز آن بطور گذرا اشاره می‌کنیم. در "مارکسیسم رسمی" دوران استالین، رشد اقتصادی برابر است با رشد نیروهای مولده به مفهوم تکنیکی عبارت از: یعنی بالا بردن حجم مطلق تولید و حجم نسبی آن به نسبت ساعت کار مصرف شده. اکونومیسم این تفکر با کارخانه‌داران غربی - از جمله آقای فورد - زبان مشترکی دارد. حاکمیت طبقه کارگر یعنی حاکمیت "نمایندگان" آن، جامعه بی طبقه یعنی جامعه شوروی در سال های ۳۰ که "رهبر کبیر پرولتاریا" ساختمان سوسیالیسم در شوروی را خاتمه یافته تلقی فرمود. اساس این مارکسیسم انسان‌ها - کارگران - چیزی بیش از عوامل تولید نیستند. "کمونیست‌ها" و کادرهای حزبی، بجای بحث و تبادل نظر برای پیش بردن امور، از ابزاری بس سریع‌تر - همچون شکنجه و اعدام و کار اجباری - استفاده می‌کنند. سیاست و استراتژی "حزب طبقه کارگر" یعنی مجموعه‌ای از زد و بند های سیاسی و سازش‌های طبقاتی در راه سوسیالیسم. انترناسیونالیسم پرولتری معنی اش در عمل خدمت‌گذاری به "میهن سوسیالیستی" است و همبستگی با حزب برادر یعنی نوکری "برادران کوچک" برای "برادر بزرگ". مسائل علمی و تحقیقاتی همانند فرماسیون‌های اقتصادی و یا قوانین بیولوژی، با دستور العمل کمیته مرکزی حزب و یا رهبر آن حل و فصل می‌شوند، و در يك کلام، متد مارکسیستی، با آن همه انعطاف، غنا و گسترش پذیری، به سطح مجموعه‌ای از دگم‌های خشک تقلیل پیدا می‌کند که نه رهایی بشریت و شکوفائی استعداد هایش، بلکه بندگی انسان‌ها و تراکم عقده‌های حقارت رهبران را نوید می‌دهد.

این‌ها بخشی از پایه‌های اساسی "مارکسیسمی" بود که حزب توده در سال‌های ۲۰-۳۲ به چپ‌ایران آموخت، و در پشت سر این آموزش، توان تبلیغاتی شوروی، کشوری که اولین انقلاب سوسیالیستی در آن واقع شده بود، قرار داشت. آموزشی که در هسته‌های اساسی خود ربطی به بینش علمی نداشت، البته در ظاهر خارجی خود، در دوران بعد از پیروزی بر فاشیسم، و دوران شروع جنگ سرد، به شعارهای تند و رادیکال ضد استعماری و ضد غربی آغشته بود. البته محافظه کاری رهبری حزب توده و منافع سیاست شوروی در ایران به گونه‌ای بود که حزب توده بر همیمن رادیکالیسم ظاهری نیز وفادار نماند و مثلاً بجای تشویق شعارها و خواسته‌های ضد استعماری مردم در جریان مبارزات ملی شدن نفت، به آرام کردن و انحراف ایمن

خواسته ها در جهت منافع شوروی (شعار واگذاری نفت شمال به شوروی و نفت جنوب به انگلیس) ، شکستن اعتصاب کارگران نفت جنوب و غیره پرداخت .

کودتای ۲۸ مرداد و بی عملی حزب توده - علی رغم همه امکاناتش - در مقابله با کودتاگران ، موجب برخاستن موجی از انتقاد از داخل و خارج حزب گردید تا آنجا که خود کمیته مرکزی نیز ، البته چند سالی بعد از کودتا ، مجبور به قبول برخی از انتقادات شد . اما نکته مهم اینجاست که تقریباً تمامی انتقادات متوجه سیاست های حزب ، اشتباهات و سازشکاری و محافظه کاری کمیته مرکزی بود . مباحث فکری و نظری حزب - و این شامل منتقدین قبل از ۲۸ مرداد حزب توده نیز می گردد - یعنی خمیرمایه تئوری های حزب ، در يك كلام ، "مارکسیسم رسمی شوروی" هیچگاه به زیر ذره بین نقد کشیده نشد . عقب نشینی - البته موقتی - کمیته مرکزی در مقابل منتقدین نیز مسلماً تاکتیکی بود برای جلوگیری از بسط پایه ای تر انتقادات . از طرف دیگر ، ضعف ها ، ندانم کاری ها ، بی درایتی ها و کثافتکاری های رهبری حزب در جریان کودتا و شدت ضربات وارده آنچنان بود که منتقدین می توانستند سال ها خود را با وجوه مختلف آن مشغول کنند . علاوه بر این ها ، جذابیت شوروی و بسی دانشی چپ جوان ایران ، امکان گسترش نقد از سطح به عمق را بسیار ناچیز جلوه می داد . همگی به شمارش درختان پرداختند و جنگل را از یاد بردند . در سوراخ و سنبه های جزئیات وقایعی که مستقیماً آرمان ها و زندگی ها را بر باد داده بود در جا زدند و جستجوی شاه کلید را فراموش کردند .

فرار رهبری حزب توده به خارج از کشور و تلاشی تشکیلات آن در ایران ، عملاً فعالیت سازمان یافته حزب را در سال های طولانی بعد از کودتای ۲۸ مرداد ، به خارج از کشور محدود کرد . درد و موردی نیز که حزب به سازماندهی در داخل پرداخت ، جز این که تشکیلاتش به شبکه ساواک برای دستگیری و قتل مبارزین تبدیل شود ، نتیجه دیگری نداشت . سیاست حزب توده در این دوران با جذر و مسدود سیاست خارجی شوروی به رژیم شاه بالا و پائین می رفت . پس از بهبود نسبی مناسبات رژیم شاه با حکومت شوروی و کشورهای اروپای شرقی (احداث کارخانه ذوب آهن اصفهان ، ماشین سازی اراک و صدور گاز به شوروی و غیره) ، حزب توده از جنبه های "مثبت" سیاست رژیم شاه سخن گفت . و در اواسط سال های ۵۰ با این ارزیابی که :

"توده مردم هنوز بیداری و آمادگی و تشکل لازم را جهت انقلاب ملی و دموکراتیک ندارند"
(ویژه نامه دنیا ۵۴)

بالاخره به این نتیجه رسید که باید :

"با عناصر دوربین طبقات حاکمه رژیم شاه همکاری کرد (دنیا، اردیبهشت ۵۵)

و شعار :

"انتقال قدرت از یک جناح طبقه حاکمه به جناح دیگر" (دنیا، مهر ۵۵)

را داد و با شیفتگی بسیار اظهار داشت :

"از نظر ما این مسئله انقدر مهم است که ما می‌توانیم این نوع انتقال قدرت را به یک شعار تاکتیکی مبدل کنیم" (همانجا)

حزب توده چند ماه قبل از این ها اعلام کرده بود :

"کاملاً ممکن است که حکومت فردی شاه و رژیم پلیسی او از بین برود ولی خود سلطنت همچنان تا مدتی باقی بماند" (دنیا، بهمن ۵۴) (۴)

در سال ۵۶ قبل از آغاز جنبش توده ای در ایران، پس از سوخت شدن شانسی "جناح دوربین هیات حاکمه" و قطعی شدن تلاشی رژیم سلطنتی و جناح های آن، قبل از به میدان آمدن آخوند های مرتجع، حزب توده چشم امید خود را به جبهه ملی و لیبرال ها دوخت و با آن ها به لاس زدن پرداخت. ولی پس از رادیکالیزه تر شدن جنبش توده ای، پس از اشکارتر شدن بی لیاقتی پیروپانتهای "ملی" در درك خواست های توده های انقلابی و پس از سوار شدن آخوند های مکار و نابکار به گرده جنبش انقلابی، حزب توده جهت باد را تشخیص داد و چهار نعل بدنبال خمینی و دار و دسته اش روان شد.

حزب توده پس از انقلاب تا زمان رفتن به زیر ضربه ارتجاع، علی رغم تمامی بسی آبرویی گذشته، توانست در سازمان ها و گروه های ظاهراً "ضد توده ای" نفوذ قابل توجهی بدست آورد. بارزترین مثال، جناح اکثریت فدائیان است که کمتر از دو سال بعد از انقلاب به زیر سایه برادر بزرگش خزید. بخشی از فعالین رزمندگان، راه کارگر، اقلیت و غیره نیز جذب حزب توده شدند. حال پرسیدنی است که چگونه ممکن است حزبی که ۲۵ سال از صحنه سیاسی مبارزات ایران غائب بوده، و ظاهراً جذابیتهای سازمان ها و گروه های چپ نداشته، بعد از انقلاب

توانسته باشد تا بدین حد در چپ نفوذ کند؟ پاسخ به این معما بدون شك كمك بزرگی به شناختن هویت واقعی چپ ایران خواهد کرد.

فصول مشترك - نقاط افتراق

راه کارگر این معما را چنین پاسخ می دهد :

"چپ جدید ایران، یا نسل جدید چپ، بعد از بحران عمومی ۴۲-۱۳۳۹، یعنی در دوره پانزده ساله آخر استبداد پهلوی، شکل گرفت. بنابراین چپ جدید ایران، از لحاظ تیساره، بیش از آن که انشعابی از حزب توده باشد، انشعابی از جبهه ملی بود. غالب کادرهای چپ، یعنی اکثر آن هائی که سازمان های چپ را هدایت می کنند، نخستین تجربه سیاسی شان را در بحران عمومی سال های ۴۲-۳۹ بدست آورده اند. آن سال ها، سال های نفوذ حزب توده نبود، سال های انتحار سیاسی جبهه ملی و رادیکالیزه شدن جنبش ناسیونالیستی بود. جنبش چپ در پانزده ساله آخر استبداد پهلوی، اساساً يك جنبش ضد دیکتاتوری و ضد امپریالیستی بود، و از نظر ایدئولوژی، بیشتر از مارکسیسم چین و مارکسیسم جنبش های مشابه خود در امریکای لاتین تاثیر پذیرفته بود تا از حزب توده. جنبش چپ در سراسر ایسن دوره بیشترین درگیری و خصومت را با حزب توده داشت. بدلیل این که اتحاد شوروی روابط بسیار خوبی با رژیم پهلوی داشت و حزب توده نه تنها این روابط را تأیید می کرد، بلکه اصلاحات شاهانه را مثبت می نامید و امید وار بود رژیم "دیکتاتوری وابسته به امپریالیسم شاه" (مفهومی که در دستگاه تحلیلی چپ نقش بسیار مهمی داشت) آزادی های سیاسی اعطا کند و حتی "راه رشد غیر سرمایه داری" در پیش گیرد. با در نظر داشتن این حقایق در باره چپ ایران، باید دید حزب توده چگونه توانست در صفوف آن بیش از هر جریان دیگری نفوذ پیدا کند؟ حقیقت این است که بحران چپ نه تنها جدا از بحران هژمونی (یعنی بحران آشفتگی طبقاتی) در جامعه ما قابل فهم نیست، بلکه خود عمدتاً انعکاسی از آن است. اگر بحران چپ را صرفاً به این یا آن اندیشه مجرد نسبت ندهیم، بلکه بر عکس هویت ایدئولوژیک بحران زده چپ را در متن پیکارهای طبقاتی چند سال اخیر بررسی کنیم، در خواهیم یافت که حزب توده و یا هر جریان سیاسی دیگر، بیش از آن که منشاء بحران باشد، به بحران هویت چپ دامن زده است. چپ ایران به همان دلائلی که در پانزده سال آخر استبداد پهلوی با حزب توده خصومت ورزیده بود، در دوره بعد از قیام زیر تاثیر حزب توده قرار گرفت. آشبار حزب توده علیه چپ، از ماجرای سفارت به اینسو، با مهمات ایدئولوژیک خود چپ او را زیر آتش گرفته بود. چپ ایران در دوره پانزده ساله آخر رژیم پهلوی، منشاء اصلی استبداد پهلوی و تمام شقاوت های آن را، بیش از آن که در مناسبات طبقاتی و تولیدی جامعه جستجو کنند، در وابستگی آن به امپریالیسم امریکا می دید. خمینی با تسخیر سفارت امریکا، با اعلان جنگ به "شیطان بزرگ" درست همان حلقه ای را زیر ضربه گرفته بود که چپ ایران آن را منشاء اصلی

تمام تباہی‌ها می‌دانست. چپ‌ایران اساساً یک جنبش پوپولیستی بود (و هست)، بنا بر این خمینی با تسخیر سفارت آمریکا بیش از هر چیز، دستگاه تحلیلی این جنبش را مختل کرد. گسترش نفوذ حزب توده در صفوف چپ از ماجرای سفارت شروع شد، زیرا ضد امپریالیسم حزب توده بر هم منطبق شده بودند، و نفوذ حزب توده در صفوف چپ، از همین نقطه اشتراك شروع به گسترش کرد. بی تردید در پاره‌ای از سازمان‌ها، این گسترش نفوذ از طریق مفاهیم دیگری تسهیل می‌شد و یا متوقف می‌گردید. اما در هر حال بحران چپ اساساً از ایدئولوژی پوپولیستی آن سرچشمه می‌گیرد. این بحران نه تنها در سازمان‌های که تحت تاثیر حزب توده قرار گرفتند، بلکه حتی در بسیاری از آن‌ها بیشترین خصومت را نسبت به حزب توده بروز دادند، ریشه‌های ایدئولوژیک عمیقی داشت (و متأسفانه هنوز هم دارد). چپ پوپولیست نمی‌تواند در حالی که مبارزه ضد امپریالیستی را سازمان می‌دهد، مبارزه طبقاتی کارگران را سازمان بدهد، در حالی که از دموکراسی دفاع می‌کند، پرچم پرولتاری را برافرازد. چپ ایران تنها با دست یافتن به نگرش مارکسیست - لنینیستی می‌تواند در پیگیری واحد، در عین حال که با امپریالیسم مبارزه می‌کند، از دموکراسی دفاع کند و برای رهبری طبقه کارگر و قدرت پرولتری بجنگد. (تاکید‌ها از ماست).

ما بر خلاف "راه کارگر"، "گسترش و نفوذ حزب توده" در سازمان‌ها و گروه‌های چپ را نه "اشغال سفارت" بلکه در یک سلسله فصول مشترک نظری می‌دانیم که بخش‌هایی وسیع از چپ ایران را در فاصله بین دوران بعد از کودتا و تا سال ۵۷ و پس از آن به حزب توده متصل می‌کرد. شکی نیست که چپ ایران در سال‌های ۴۲-۵۷ از مائوئیسم، از مبارزات چریکی آمریکای لاتین - و در درجه کمتری از ناسیونالیسم جبهه ملی و مبارزات آزادی بخش ملی الجزایر - تاثیر پذیرفته است. اما بحث ما در اینجا، بر سر شاه کلیدهای تفکر چپ است نه بر سر تاثیرات.

تبار سیاسی چپ ایران در دوران ۴۲-۵۷ را نه از شرکت عناصر چپ در مبارزات این دوران بلکه باید از پایه‌های آموزشی آن دریافت. از سال‌های ۲۰ تا مدت‌ها بعد از سال ۴۲ عمده منبع تغذیه تئوریک و آموزشی چپ ایران همان آثار فلسفی، سیاسی و اجتماعی حزب توده بود که حتی بعد از کودتا دست‌بدست و مخفیانه رد و بدل می‌شد. از آثار فلسفی چون کتاب معروف "پولیتزر" گرفتار تا تاریخ سانسور شده و تحریف شده حزب بلشویک، تا توجیهات سیاست‌های دوران استالین و غیره. دستگاه‌های تحلیلی و مفاهیم اجتماعی - اقتصادی منتقل شده به این نسل از چپ کم و بیش همان‌هایی بودند که حزب توده در سال‌های ۲۰-۳۲ تعلیم می‌داد. همان طوری که قبلاً نیز گفتیم انتقاداتی که در سال‌های

۳۹-۳۲ متوجه حزب توده بود، نتوانست و نخواست این پایه های آموزشی و سیستم تحلیلی را مورد سؤال قرار دهد. از آغاز سال های ۴۰، بعد از جدائی رسمی حزب کمونیست چین از شوروی (در ۱۹۶۰)، بخشی از چپ ایران نیز کم تحت تاثیر نظرات چینی به نقد از حزب کمونیست شوروی پرداخت. اما باید توجه داشت که فقط آغاز نقد چین از شوروی پس از کنگره ۲۰ حزب کمونیست شوروی است. چین با ایجاد دیواری مصنوعی مابین شوروی قبل از کنگره ۲۰ و بعد از کنگره ۲۰، به تقدیر و تقدیس اولی و تکفیر و تحقیر دومی پرداخت. مائوئیست های ایران نیز به تبعیت از آن، از خروشچف و رویزیونیسم خروشچفی انتقاد کردند. بدین ترتیب رشد مائوئیسم در چپ ایران، اگر چه به دامن زدن به احساسات ضد خروشچفی منجر شد اما به پایه وحدت نظری، به آن فصل مشترک اصلی که حزب توده را به بخش عمده چپ دوران قبل از انقلاب و همچنین دوران بعد از انقلاب متصل می کرد، نه تنها ضربه ای وارد نیاورد بلکه آن را تقویت نیز کرد. آنچه که دست نخورده و حتی تقویت شده باقی ماند، دستگاه تحلیلی "مارکسیسم رسمی شوروی" بود که آغاز شکل گیری آن به سال های قبل از کنگره بیستم باز می گشت. فصلی عمده از تاریخ جنبش کمونیستی که اشتراک نظر در آن، نتایج تبعی خود را در تشابه تحلیل ها در مورد مسائلی چون صف بندی طبقات، نقش خرده بورژوازی در انقلاب، سرمایه داری وابسته، بورژوازی ملی و غیره بدنبال داشت.

در دوران ۱۵ ساله ۴۲-۵۷، مبارزات امریکای لاتین، که بخصوص در آثار احمد زاده و پویان متبلور است، بیشتر در شکل دادن نطفه های اولیه شروع مبارزه مسلحانه نقش داشت تا در جنبه های تحلیل از طبقات و مبارزه اجتماعی. با تضعیف جناح احمد زاده و پویان در سازمان فدائیان خلق، تاثیر این تفکرات به تدریج کم و بیش ضعیف شد. در واقع از سال های ۵۵ به بعد، ره آورد اصلی مارکسیسم امریکای لاتین در ایران به نوعی همان تئوری "سرمایه داری وابسته" است که به نجات مجموعه تفکرات توده ای و مائوئیستی که هنوز نقطه حرکت انقلاب سفید و تغییرات حاصله از آن در جامعه را هضم نکرده بودند، شتافت، و در واقع پوششی شد که پوپولیسم اینان را در جامعه سرمایه داری توجیه می کرد.

در طیف غیر مائوئیست ها، گروه جزئی شاید بیشترین تاثیر را بر شکل دادن نسل

جدید چپ ایران داشته است . این گروه ، گذشته از فعالیت های خود در خارج از زندان ، گذشته از این که یکی از پایه های اصلی سازمان فدائیان خلق را تشکیل می داد ، نسلی از مبارزان چپ را در زندان ها پرورش داد . نظرات این گروه ، آنطور که در آثار جزئی مشاهده می شود ، در مدت تحلیل تفاوت اساسی با حزب توده ندارد (۵) . فصل مشترك ذکر شده در فوق نقش خود را در هدایت کردن تحلیل های اینان بخوبی ایفاء می کند . اشتراك در تحلیل تا حد شعار مشترك "جبهه ضد دیکتاتوری علیه رژیم شاه" پیش می رود (۶) . اما در عین حال مواضع سیاسی این گرایش در برخورد با حزب توده چهره ای تند و ضد توده ای داشت (۷) . خصومت با حزب توده بخاطر سازشکاری گذشته و حالش ، بخاطر مخالفت این حزب با مبارزه مسلحانه و در حدی بسیار ملایم تر ، بخاطر دنباله روی از سیاست خارجی شوروی بود . مبارزه مسلحانه و پایمردی و سازش ناپذیری چپ ایران در دوران حکومت شاه به این نقاط افتراق با حزب توده ، محتوایی بیش از آنچه که می باید داده بود . بطوری که در ذهن بسیاری صرف دست بردن به اسلحه و مبارزه و مقاومت تا به آخر در مقابل سازشکاری و تسلیم طلبی توده ای ها دلیل تفاوت ماهوی نظری این دو گرایش بشمار می رفت . در نتیجه ، رزمندگی چپ ایران در مقابل سازشکاری حزب توده ، به این نقاط افتراق (در مقابل بند ناف های بسیاری که آن را به حزب توده متصل می کرد) ، بهائی بس زیاد تر از حد واقع می داد . بنابراین ما نمی توانیم با این نظر "راه کارگر" که "چپ ایران به همان دلائلی که در پانزده سال آخر استبداد پهلوی با حزب توده خصومت ورزیده بود ، در دوره بعد از قیام زیر تاثیر حزب قرار گرفت" ، موافق باشیم . درست بر عکس ، بخش عمده ای از چپ ایران بخاطر فصول مشترك نظری خود با حزب توده ، بعد از قیام که دیگر مبارزه مسلحانه و شهادت طلبی در انحصارش قرار نداشت و راست روی چین نیز برای تبلیغات مائوئیستی محلی از اعراب نگذاشته بود ، به زیر پرچم حزب توده ، به دامان پر مهر (!) مسادر بازگشت . نقاط افتراق این چپ با حزب توده ، یعنی آشتی ناپذیری در مبارزه با رژیم شاه و تا حدی تمایل به نظرات چین ، بعد از این که جامعه از طوفان انقلاب گذشت موضوعیت خود را از دست دادند . بعد از گذشت طوفان انقلاب ، زمانی که لازم بود شرایط جامعه را تحلیل کرده و به انبوهی از سئوالات پاسخ داده شود ، چپ بی اندوخته ایران به ناچار دست در همان انبان آموزش های توده ای سال های

قبل از انقلاب فرو برد و - عجب ! - تحلیل های مشابه تحلیل های حزب توده را بیرون آورد . فصول مشترك و بند ناف مادر فرزندی این بار نیز کار خود را کرد ! راه کارگر می گوید که :

" آتشبار حزب توده علیه چپ ، از ماجرای سفارت به اینسو ، با مهمات ایدئولوژیک خود چپ او را زیر آتش گرفته بود . چپ ایران در دوره پانزده سال آخر رژیم پهلوی ، منشاء اصلی استبداد پهلوی و تمام شقاوت های آن را ، بیش از این که در مناسبات طبقاتی و تولیدی جامعه جستجو کند ، در وابستگی آن به امپریالیسم امریکا می دید . خمینی با تسخیر سفارت امریکا ، با اعلان جنگ به " شیطان بزرگ " درست همان حلقه ای را زیر ضربه گرفته بود که چپ ایران آن را منشاء اصلی تمام تباهی ها می دانست . . . گسترش و نفوذ حزب توده در چپ از ماجرای سفارت شروع شد ، زیرا که ضد امپریالیسم چپ و ضد امپریالیسم حزب توده بر هم منطبق شده بودند ، و نفوذ حزب توده در چپ از همین نقطه اشتراك شروع به گسترش کرد . (تاکید ها از ماست) .

تمام کوشش " راه کارگر " اینست که نشان دهد " نفوذ " حزب توده از مسئله سفارت به این طرف در چپ " گسترش " پیدا کرد . حال این که بنظر ما مسئله نفوذ یا " گسترش نفوذ " اصلا مطرح نیست . آنچه مطرح است ، همان طور که در فوق به آن اشاره شد ، مسئله فصول مشترك نظری است . مگر " ضد امپریالیسم حزب توده " با " ضد امپریالیسم چپ " در دوران قبل از انقلاب بر هم منطبق نبودند ؟ " راه کارگر " با ظرافت مطرح می کند که قبل از انقلاب چپ ایران منشاء استبداد را وابستگی به امریکا می دانست و نه مناسبات تولیدی . این درست است . اما حزب توده چه ؟ مگر حزب توده جز آن چیزی را تبلیغ می کرد ؟ مگر حزب توده دوران شاه مناسبات تولیدی را به زیر ندره بین گذاشته بود ؟ مگر همین حزب توده نبود که برای اخم کردن شاه به امریکا نیز کف می زد و هورا می کشید ؟ می بینیم که " راه کارگر " برای اثبات این که اشغال سفارت فقط آغاز گسترش نفوذ حزب توده در سازمان های چپ است حتی مواضع حزب در دوران شاه را نیز توجیه می کند (۸) .

بنظر ما غلطیدن بخشی از سازمان فدائیان خلق - بخش معروف به اکثریت - و تعداد قابل توجهی از کادرها و فعالین سایر سازمان های چپ از جمله " رزمندگان و بالاخره تعدادی از کادرها و فعالین " راه کارگر " به دامان حزب توده را نمی توان بر مبنای احکامی چون " نفوذ بیشتر حزب توده از هر جریان دیگر " و " بحران آشفستگی

طبقاتی" و "انعکاس" آن و امثال این ها توضیح داد. واقعیت این است که در هر توضیح جدی و ریشه‌ای در این باب باید منشاء این همخوانی ها را، در فصول مشترک دستگاه تحلیلی این نوع جریانات - که خود در تاریخ جنبش کمونیستی جهان و ایران ریشه دارد - در نظر گرفت. این فصول مشترک همان "مارکسیسم رسمی شوروی" است. اعتقاد و استفاده از این دستگاه تحلیلی، دیر یا زود، زمینه های اشتراک نظر و عمل در مواضع سیاسی مشخص را نیز فراهم می‌کند.

اما "راه کارگر" که خود از پیروان و شیفتگان این "مارکسیسم رسمی شوروی" است تا زمانی که در پی یافتن "هویت ایدئولوژیک بحران زا چپ" در "متن پیکارهای طبقاتی چند سال اخیر"، به نقد این دستگاه تحلیلی ننشیند، نه تنها نمی‌تواند "برای رهبری طبقه کارگر و قدرت پرولتری بجنگد" بلکه حتی توانائی آن را نخواهد داشت که گریبان خود را از "نفوذ یا گسترش نفوذ" حزب توده خلاصی دهد.



این مسئله را که "راه کارگر" در این یا آن موضع سیاسی با حزب توده اختلاف دارد نمی‌توان و نباید به پای اختلاف در بینش و در دستگاه تحلیل، این دو جریان گذاشت. اتفاقاً بنظر ما "راه کارگر"، همچون حزب توده، یکی از پیگیرترین معتقدین به "مارکسیسم رسمی شوروی" است. به "رفیق" استالین صادقانه ایمان دارد و رهنمودهایش را در عمل و نظرسنجی‌ها و کارهای سیاسی برد. فاصله "راه کارگر" با "حزب توده"، فاصله گذشته حزب (سال های ۲۰-۳۲) با حال آن، فاصله جوانان پرشور و صادق توده ای سال های ۲۰-۳۲ با پیرمردان فسیل شده و امید باخته سال ۱۳۶۳ است. اما متأسفانه همان طوری که تجربیات تلخ همین چهار پنج سال اخیر نیز نشان داده است، در شرایط پر تلاطم امروز، ممکنست گذار از آن "گذشته" به این "حال" بسیار کمتر از ۳۰ سال طول بکشد.

حال این مسئله را از زاویه دیگری بررسی می‌کنیم:

انقلاب به منظور دگرگونی‌های اجتماعی یا جنگ تن به تن نظامی؟

جزوه "مرحله انقلاب"، منتشره در آذر ۱۳۶۱، درک راه کارگر از مقوله انقلاب و از آنجا، انقلاب ایران را به روشنی بیان می‌کند. ما در این نوشته قصد اثبات نظریه انقلاب سوسیالیستی در مقابل انواع انقلاب‌های دموکراتیک و از جمله "انقلاب دموکراتیک و ضد سرمایه داری" مطروحه از طرف "راه کارگر" را نداریم. و این به دو دلیل روشن: اول در کتاب‌ها و مقالات متعدد، نظریات خود را درباره محتوای سوسیالیستی انقلاب ایران بیان داشته‌ایم و تکرار آن‌ها را در اینجا بی‌مورد می‌دانیم. ثانیاً برخورد به تمامی مفاهیم و نظریات مطروحه در جزوه ۲۷ صفحه‌ای که "راه کارگر" درباره مرحله انقلاب انتشار داده خود نیاز به جزوه جداگانه‌ای دارد که پرداختن به آن از حوصله مقاله حاضر خارج است. هدف ما در اینجا بیشتر طرح متد و بینش "راه کارگر" است در زمینه یک مبحث کلیدی. نقطه آغاز تحلیل "راه کارگر" از استراتژی و مرحله انقلاب، طرح انقلاب به عنوان یک جنگ خونین نظامی ارتش‌هاست:

"... بی تردید انقلاب یک جنگ است، یک جنگ طبقاتی. و بنابراین مشمول قوانین عام جنگ نیز هست. عام‌ترین و اساسی‌ترین قانون پیروزی در یک جنگ چیست؟ با تکیه بر نقاط قوت خود نیروهای خودی وارد کردن ضربه قطعی بر نقاط ضعف دشمن. از لحاظ استراتژی نقطه قوت و ضعف در وهله اول، در رابطه نیروهای درونی یک اردوی متخاصم معنی پیدا می‌کند. بنابراین از لحاظ استراتژی یک جنگ در صورتی می‌تواند به پیروزی هدایت شود که در روند آن بیشترین وحدت عمل میان نیروهای خودی و بیشترین پراکندگی در میان نیروهای اردوی دشمن ایجاد گردد. استراتژی موفق یعنی بیشترین یکپارچگی و بنابراین سن‌تحرك و تمرکز قوا در مکان و زمان مساعد در طول جنگ در میان نیروهای خودی و بیشترین پراکندگی و بنابراین فقدان تحرك و عدم امکان تمرکز قوا برای نیروهای دشمن در طول جنگ در انقلاب و مبارزه طبقاتی نیز یک استراتژی موفق، یعنی تأمین وحدت عمل میان نیروهای اصلی و ذخیره انقلاب و ایجاد پراکندگی میان نیروهای اصلی و ذخیره ضد انقلاب در مراحل مختلف مبارزه طبقاتی." (۹)

"راه کارگر" ادامه می‌دهد:

" اردوی انقلاب آنگاه می تواند یکپارچه و پرتحرک باشد که دوستان واقعی (و نه خیالی) را حول نیروی رهبری کننده لایق گرد آورد . و نیروی ضد انقلاب آنگاه می تواند آشفته و منفعل باشد که اولاً از دوستان انقلاب نیروئی به سمت آن رانده نشده باشد ، ثانیاً در میان اردوی انقلاب ستون پنجمی نداشته باشد ، ثالثاً انقلاب کفایت لازم را برای گسرد آوری اتحاد و تحرك نیروهای انقلاب داشته باشد . با این مقدمات روشن است که ائتلاف طبقاتی و بلوک طبقاتی - سیاسی مهمترین مسئله هر انقلاب است " (۱۰) .

و بالاخره :

" در جایی که بورژوازی جزو طبقات ضد انقلابی است، اردوی انقلاب تنها در صورتی می تواند ضد انقلاب را درهم بشکند که پرولتاریا رهبری کننده آن باشد . قانون عام جنگ و انقلاب (یعنی تامین بیشترین وحدت و تحرك در میان اردوی انقلاب و بیشترین پراکندگی و انفعال در اردوی ضد انقلاب) را دقیقاً رعایت کند . مباحث مربوط به مرحله انقلاب مباحثی هستند برای روشن کردن این مسائل در سطح استراتژی " (۱۱) .

آنچه در فوق نقل شد ، چهار چوب نظری را بدست می دهد که " راه کارگر " از طریق آن ، مسئله انقلاب و استراتژی آن را طرح و حلایی می کند . در اینجا چهار چوب ساده نگرانه ، انقلاب به سطح نبرد نظامی بین دو اردوی متخاصم تقلیل می یابد . در انقلاب " راه کارگر " - همان " راه کارگری " که به نظامی گری مبارزه چریکی حمله می کرد - ، آنچه که به عنوان استراتژی ارائه می گردد ، در حد تاکتیک هائی است برای جذب بیشترین نیرو بطرف خود ، و به عبارت دیگر ، تقویت کمی نیروهای " خود " در مقابل نیروهای " دشمن " . انقلاب و استراتژی آن در نزد شورسین های " راه کارگر " ، در سطح قوانین عام جنگ ، آن هم نه جنگ قرن بیستم بلکه لشکر کشی های قرون گذشته تقلیل پیدا می کند . وجود چنین زمینه فکری و نتایج مترتب بر آن در نزد " راه کارگر " به هیچ وجه تصادفی نیست . این زمینه فکری از یک سو ، از دید بوروکراتیک استالینیستی این رفقا از مبارزه اجتماعی و انقلاب نشأت می گیرد و چنانچه بعداً خواهیم دید به راه حل " راه رشد غیر سرمایه داری " و مبارزه در پناه اردوگاه سوسیالیسم می انجامد و از سوی دیگر ، جزئی از خمیر مایه ، بینش توده ایستی آنهاست . در نتیجه ، این زمینه فکری نمی تواند قادر به طرح - چه برسد به تحلیل - آن مجموعه پیچیده تغییراتی باشد که در ذهن انسان ها و در سامانه جامعه باید پدید آیند تا در پرتو آن ها انقلاب اجتماعی آغاز گردد . طرح مسئله به زبان و در چهار چوب مقولات نظامی ، راه حل هائی به

زبان و با مفاهیم نظامی نیز بدنبال دارد . و از همین جاست که رابطه رهبری - که با صفاتی چون لیاقت و کفایت توصیف می شود - با لشکریان - یعنی توده های شرکت کننده در مبارزه طبقاتی - ، رابطه ایست نظامی . مفاهیم قرینه ای ساده ای برای دوست و دشمن بکار می رود : "نیروی ذخیره انقلاب" ، "نیروی اصلی انقلاب" ، "نیروی ذخیره ضد انقلاب" ، "نیروی اصلی ضد انقلاب" ، "نقاط قوت نیروهای خودی" ، "نقاط ضعف دشمن" ، "بیشترین وحدت عمل میان نیروهای خودی" ، "بیشترین پراکندگی میان نیروهای دشمن" و غیره . و البته این مفاهیم ساده ، ذهن خواننده را آنچنان که باید ، آماده پذیرش محتویات صفحات بعدی جزوه می کند .

انقلاب در سطح جنگی نظامی بین دو لشکر کما بیش منسجم ، دقیق تر این که بین دو سیستم رهبری کننده که هر یک دارای ارش های اصلی و ذخیره اند ، طرح می گردد . تفاوت مابین "انقلاب" و "ضد انقلاب" ، بی تفاوت بین "خوب" و "بد" نیست . لشکر خوبان و لشکر بدان . ارش فرشتگان و ارش شیاطین . نبرد ، نبرد حق است علیه باطل . اما هر دو ، ارش اند ، هر دو ، رهبری دارند با این تفاوت که یکی با کفایت است و دیگری بی کفایت (و یا باید بی کفایت باشد تا شکست بخورد) . در هر دو ، توده های لشگری ، سربازان مطیع و مقلدند ، گوش به فرمان فرماندهان نظامی و رهبران جنگ که تاکتیک های جنگی را ابداع می کنند و مجریان یا مهره ها را به حرکت در می آورند . حرکت به این سمت یا به آن سمت ، به این شیوه یا به آن شیوه . آنچه مطرح نیست مفهوم انقلاب به عنوان حرکتی است آگاهانه برای تغییر توأمان انسان و روابط اجتماعی . طرح مسئله انقلاب به عنوان جنگ برای کسب قدرت و ساده کردن مقوله انقلاب در حد قوانین و فنون نظامی ، طبعاً جایی برای انسان های شرکت کننده در آن ، فرصتی برای رهائی از قیدها و زنجیرهای جامعه کهن و از خود بیگانگی باقی نمی گذارد (۱۲) . چرا که طرح مسئله خود بخود چهار چوب حل آن را در بیان قوانین عام و کلاسیک جنگی ارائه داده است : از نظر چنین دیدگاهی ، انقلاب نمی تواند کوششی برای رهائی از روابط سالار مدارانه ، از فرهنگ فرمانبرداری - حال چه "خودی" چه در "اردوی دشمن" - باشد بلکه فقط جنگی است برای کسب قدرت .

قوانین عام و اصول جنگی "انقلاب" راه کارگر را البته می توان در هر انقلاب و در هر جنگی بکار برد (۱۳) . این اصول جنگی و قوانین عام مثلاً در جنگ سردگان

علیه برده داران، در شورش دهقانان علیه زمین داران و ۰۰۰ حتی در جنگ زمینیان یا ساکنان کره مرخ و صد البته در جنگ خمینی علیه رژیم شاه و در جنگ ارتجاعی رژیم "ولایت فقها" (سابقاً "میهنی") با حاکمان عراق و خلاصه، در جنگ هر اردوی ارتجاعی با اردوی ارتجاعی دیگری نیز صادق است.

طبعاً با چنین برداشت و طرز تفکر، "راه کارگر" وقتی که به شخص ترک کردن انقلاب مورد نظر خود می پردازد، باز کلید اصلی همان کسب قدرت سیاسی است. "پرولتاریا"ی "راه کارگر" نیز از نظر نقشی که در مضمحل کردن "اردوی ضد انقلاب" دارد وارد این معادله می گردد. نقل قول های طولانی که از ۳ صفحه اول جزوه "مرحله انقلاب"، در صفحات قبل آورده ایم زمینه های اصلی مسئله "مرحله انقلاب" از دیدگاه "راه کارگر" را مطرح می کنند و البته قبول این زمینه ها یا پیش شرط ها به خودی خود قبول بسیاری از نتایج ۲۴ صفحه بعدی جزوه را ضروری می کند.

در اینجا برای رفع هر گونه سوء تفاهم لازمست تذکر دهیم که بنظر ما کسب قدرت سیاسی اولین گام آغاز انقلاب اجتماعی (سوسیالیستی) است. پس مسئله نفی اهمیت کسب قدرت سیاسی ابتدا مطرح نیست. اما نکته اساسی در اینجا است که زمینه ها و برنامه و اهداف انقلاب اجتماعی، بسیار وسیع تر از صف بندی نظامی برای کسب قدرت سیاسی است. متد "راه کارگر" در محدود کردن مفهوم انقلاب به صف بندی های رزمی، تمامی زمینه ها و برنامه های اجتماعی را نیز در بر می گیرد. سیاست ها و برنامه ها صرفاً بر اساس محاسبات و معادلات کسب و یا حفظ قدرت اتخاذ می گردند نه بر پایه نیازهای اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی سامانه های جدید اجتماعی. نکته دیگر، مسئله رهبری انقلاب است. کسب قدرت و سیادت طبقاتی پرولتاریا به مفهوم حاکمیت طبقه بر پایه تشکلات و نهاد های خاص خود آنست. البته ممکنست که روشنفکران انقلابی در موقعیتی خاص، قدرت سیاسی را هم کسب کنند و این در بهترین حالت، حکومت طرفداران طبقه کارگر است که می تواند به سیادت طبقه کارگر منجر شود و یا نشود. اما برای "راه کارگر" چنین تمایزاتی بین روشنفکران طرفدار طبقه کارگر و طبقه سازمان یافته و آگاه، موجود نیست. استالین واره روشنفکر انقلابی را "تجسم اراده پولادین پرولتاریا" می داند. و بنا بر این، جای تعجب نیست که رهبری و حکومت نخبگان را رهبری و حاکمیت طبقه، قلمداد کند. همین مسئله را از یک زاویه دیگر - در راستای آنچه در فوق گفته شد - مورد

”مسئله هر انقلاب، کسب قدرت سیاسی است“ (لنین)

رفقای ”راه کارگر“ ممکنست آنچه را که در این بخش مطرح کرده ایم خرده گیری تلقی کنند و با ردیف کردن چند جمله یا چند نقل قول — نظیر آنچه در فوق نقل کرده ایم — به بدیهه گوئی بپردازند و یا حتی، فراتر از آن، مضمون این نقد را به مخالفت ما با کسب قدرت سیاسی تفسیر کنند. از این جهت، پیشا پیش، به منظور کم کردن زحمت رفقا در تعبیرها و تفسیرهای رنگارنگ، با بهره گیری از ترمینولوژی (نظامی) مورد علاقه رفقا، برای این که ”آتشبار“ سازمان کارگران انقلابی ایران” (راه کارگر) بتواند با ”مهمات“ خود مان، ما را به ”زیر آتش“ ”ایدئولوژیک“ بگیرد، توضیح مختصری می دهیم :

برای ”اثبات“ این امر که ”مسئله هر انقلاب کسب قدرت سیاسی است“، احتیاجی به استناد به لنین یا کمونیست های متقدم یا متأخر بر روی نیست. از دورترین زمان ها، در نوشته ها و گفته های سیاستمداران و فرمانروایان و در متون سیاسی متفکران نیز عین مضمون این عبارت یا شبیه آن را می توان یافت. این حکم آنقدر واضح است که از شدت وضوح و روشنی بیشتر به بدیهه گوئی شباهت دارد و کمتر انسان جدی سعی در اثبات نادرستی آن می کند. منطق درونی هر مبارزه سیاسی بر چنین بنیادی استوار است. مثلاً چه کسی، امروز، می تواند تردید داشته باشد که مبارزه خمینی با رژیم شاه، هدفی جز کسب قدرت سیاسی را دنبال می کرد و یا مثلاً چه کسی تعجب می کند اگر بگوئیم — که مبارزه جناح های مختلف بورژوازی در کشورهای سرمایه داری، بخاطر کسب قدرت سیاسی است. پس جدل ما با سازمان های چپ و در این جا مشخصاً با رفقای ”راه کارگر“ بر سر این بدیهیات یعنی بر سر لزوم مبارزه برای کسب قدرت سیاسی نیست بلکه بر سر برداشت از چگونگی این مبارزه برای کسب قدرت سیاسی است. در حقیقت، یکی از وجوه مهم افتراق کمونیست ها با انواع و اقسام استالینیست ها — که ”راه کارگر“ صرفاً نمایشگر یکی از وجوه بارز توده ای آنست — در برداشت مشخص از مسئله کسب قدرت سیاسی خلاصه می شود. ما کیاولیسم استالینیستی، با زبان

و فرهنگ نظامی گری، انقلاب را تا حد کسب قدرت سیاسی تنزل می دهد —
و مارکسیسم، به کسب قدرت سیاسی به عنوان حلقه ای از يك مجموعه حلقه های —
هم پیوسته، انقلاب اجتماعی می نگرد. در دیدگاه اول، هدف هر وسیله —
های را توجیه می کند که این حتی می تواند تا قربانی کردن پرولتاریا پیش رود. —
برای دیدگاه دوم، کسب قدرت سیاسی وسیله ایست برای تعمیق و گسترش و اعتلای انقلاب،
برای تأمین آزادی و عدالت اجتماعی که انسان در مرکز ثقل آن قرار دارد.

”کسب قدرت سیاسی“ به هر قیمت، هر چه باشد، يك شعار کمونیستی نیست،
کمونیست ها نه برای کسب قدرت سیاسی خود بلکه برای کسب قدرت سیاسی توسط
پرولتاریای متشکل و آگاه مبارزه می کنند. اما کسب قدرت توسط پرولتاریا تابع همان
قانونمندی هائی که بورژوازی را به قدرت رساند، نیست. موقعیت ویژه پرولتاریا
در تولید، جایگاه یگانه او در مناسبات اجتماعی — در تمایز و تقابل با بورژوازی —، به
انقلاب پرولتری نیز تمایزات ویژه ای می دهد. مهمترین وجه تمایز انقلاب اجتماعی
پرولتری، در مقام مقایسه با انقلاب های پیشین، شرکت آگاهانه توده های وسیع
پرولتاریای سازمان یافته در انقلاب است. آنچه در ساختمان سوسیالیسم، در آغاز
این مناسبات اجتماعی جدید، نقش تعیین کننده دارد، مسئله آگاهی است. پیش
شرط های مادی اگر با عنصر آگاهی تلفیق نیابد و اگر سوسیالیسم، به مثابه يك
پروژه آگاهانه در انقلاب انعکاس نیابد، نتیجه هر چه باشد، نابودی سرمایه داری
و آغاز سوسیالیسم نیست. بیهوده نیست که کلاسیک های مارکسیسم، انقلاب
سوسیالیستی را که با انقلاب سیاسی و بدست گیری قدرت توسط پرولتاریا آغاز
می شود، تنها انقلاب آگاهانه سراسر تاریخ نام نهادند.

صرف نظر از این که چه تعریف ایجابی برای ”آگاهی“ بتوان ارائه داد و در این
تعریف، با سازمان هائی نظیر ”راه کارگر“ بتوان اختلاف داشت یا نداشت،
واقعیت اینست که آگاهی يك مقوله تجریدی نبوده و نیست و آگاهی سوسیالیستی،
دارای معنی مشخص و بارعینی است که از طریق حاملین آن ها — پرولتاریا —
از طریق اشکال بروزش و قدرت مادی اش، مشخص می گردد. این آگاهی، دیگر نه
بصورت هوشیاری، کفایت یا عدم کفایت ”فرماندهان“ و ”رهبران نظامی“، دانستن
یا ندانستن فوت و فن جنگ توسط شوالیه های انقلاب و اطاعت توده ها، بلکه
بصورت يك ارزش جمعی، مناسبات سالم و سازنده و دموکراتیک، روابط و عملکردی

انسانی، خود نمائی می‌کند. در این انقلاب، هر مقوله‌ای منجمله مفاهیم مربوط به مسائل عملی انقلاب — و در این مورد حتی رهبری نظامی —، به گونه‌ای متفاوت با برداشت رایج بورژوازی است. بدو دراز عالم متحیر روشنفکر مآبانه، "راه کارگر"، حتی در عرصه کارزار نظامی — آنجا که "آتشبار" و "مهمات" نه بصورت حروف برای شلیک بروی کاغذ بلکه برای کاربرد واقعی در مبارزه طبقاتی است —، پرولتاریای سوسیالیست و روشنفکران کمونیست بدنبال هر گونه "تدبیری" نیستند. در همین جاست که ایده از حاملین آن و از شیوه تحقق آن جدا می‌شود و در همین جاست که مصالح دنیای کنونی، خارج از چهارچوب امروزین خود، برای ساختن جامعه‌ای نوین بکار برده می‌شود (۱۴).

با این همه، این نکته را نیز اضافه کنیم، که در شرایط ویژه، مخالف کسب قدرت از جانب کمونیست‌ها نیستیم و با محظورات "ثوریک" و "قاتالیستی" به مسئله مبارزه سیاسی و حتی به مقوله پرولتاریا یا آگاهی نمی‌نگریم. و این، علاوه بر در نظر گرفتن رشد ناموزون اقتصادی جامعه و انعکاسات سیاسی آن، علاوه بر تمامی آنچه در جزوات و کتاب‌های سازمانی و نشریه آن (رهائی) در زمینه مرحله تدارک انقلاب سوسیالیستی، امکان وقوع آغاز انقلاب سوسیالیستی در جوامع غیر پیشرفته و تکامل نیافته‌ای نظیر جامعه ما و وجود شرایط مادی انقلاب سوسیالیستی در این گونه جوامع و غیره گفته‌ایم، از این اعتقاد عمیق نیز نشأت می‌گیرد که: نهایت هیچ حادثه و تکان اجتماعی را پیشاپیش بر پیشانی آن ننوشته‌اند. منتهی حتی در چنان شرایطی، نه به اصل معروف "هدف وسیله را توجیه می‌کند"، اعتقاد داریم — نه برای رسیدن به "قدرت" به هر دستاویزی متوسل خواهیم شد و نه این حالت ویژه را سوسیالیسم نام می‌نهیم. حالت ویژه‌ای که می‌تواند به سوسیالیسم منتهی شود یا نشود.

انقلاب دمکراتیک و ضد سرمایه داری

"راه کارگر" در توضیح و بیان انقلاب دمکراتیک خود دو پرده "استدلال ثوریک" ارائه می‌دهد. در پرده اول به اثبات دمکراتیک بودن انقلاب خسود می‌پردازد و "انقلاب دمکراتیک و ضد سرمایه داری" را وجه تسمیه آن قرار می‌دهد و در پرده دوم، غیر سوسیالیستی بودن انقلاب را ثابت می‌کند.

"راه کارگر" از فرمول شناخته شده "انقلابات دموکراتیک" ، یعنی انقلاباتی که محتوای اصلی آن ضدیت با مناسبات پیش سرمایه داریست حرکت می کند ، و همانند دیگر تفکرات توده ایستی می کوشد که آن را با شرایط جوامع سرمایه داری پیرامون و فسق دهد . در این کوشش البته مجبور است همانند دیگر همفکران خود به بند بازی های فکری و لغوی عجیبی دست بزند . فرمول اصلی "راه کارگر" اینست که :

"... پرولتاریا بایستی در دوران کنونی در راس نیروهائی که برای از بین بردن بقایای نظامات ماقبل سرمایه داری مبارزه می کنند ، قرار گیرد ، قدرت دولتی را قبضه کند ، دیکتاتوری نوع پرولتری (دموکراسی توده ای) بوجود آورد و در اتحاد با اردوگاه جهانی سوسیالیستی به سمت سوسیالیسم حرکت کند" (۱۵) .

اما این کوشش برای از بین بردن بقایای ماقبل سرمایه داری ، این انقلاب دموکراتیک ، از دید "راه کارگر" در عین حال محتوایی ضد سرمایه داری - لاقبل در سطح بین المللی دارد . زیرا که :

"... در دورانی که امپریالیسم برای حفظ سلطه خود حتی در پاره ای مناطق برای حفظ بقایای نظامات ماقبل سرمایه داری می کوشد ، هر مبارزه دموکراتیک (هر مبارزه ای بی سرای بر انداختن نظامات ماقبل سرمایه داری) ضرورتا مبارزه ایست علیه امپریالیسم... هر انقلاب دموکراتیک برای بر انداختن بقایای ماقبل سرمایه داری باشد ، دست کم از لحاظ جنبه بین المللی و جهانی آن ، انقلابی است ضد سرمایه داری" (۱۶) .

خوب بر فرض که بتوان جنبه بین المللی يك انقلاب را از جنبه داخلی آن جدا کرد - که این خودش بسیار حرف بر می دارد - ، این سؤال پیش می آید که محتوای انقلاب در آن پاره ای از نقاط که امپریالیسم در آن ها نه فقط مدافع مناسبات پیش سرمایه داری نیست ، بلکه مشوق بسط مناسبات سرمایه داری و ادغام هر چه بیشتر آن ها در بازار جهانی سرمایه است چه می شود ؟ "راه کارگر" بدون این که خمی به ابرو بیاورد جواب می دهد که :

"جنبه داخلی يك مبارزه ضد امپریالیستی همیشه علیه نظامات ماقبل سرمایه داری نیست و یا عمدتا چنین نیست . اگر در مواردی برای درهم شکستن سلطه امپریالیسم ضرورتا بایست فتودالیسم را درهم شکست ، در مواردی دیگر برای درهم شکستن سلطه امپریالیسم بایست سرمایه داری را درهم شکست . بنابراین پاره ای از انقلابات دموکراتیک ضد امپریالیستی

فکر می‌کنیم که با این استدلال عمیق "دیالکتیکی" خواننده قانع شده باشد که انقلابی که هم در سطح بین‌المللی و هم در سطح داخلی ضد سرمایه داریست حتماً همان انقلاب دموکراتیک است!! ولی آش‌آنقدر شوراست که خود آشپز نیز فهمیده است . و به همین دلیل نیز "راه کارگر" صفت جدیدی به دنباله بی‌انتهای صفات انقلابات دموکراتیک اضافه می‌کند و انقلاب دموکراتیک خود را "انقلابی دموکراتیک" و ضد سرمایه داری می‌نامد .

پرده دوم:

حال که دموکراتیک بودن انقلاب ثابت شد (!) ، "راه کارگر" در این پرده، غیر سوسیالیستی بودن انقلاب را ثابت می‌کند آن هم با بیان استدلال "توده‌ای" که خرده بورژوازی را نباید رم داد و باید آن را آرام آرام از اردوی بورژوازی جدا کرد و به اردوی انقلاب کشاند . اگر خرده بورژوازی بوئی از شعار انقلاب سوسیالیستی ببرد از اردوی دوستان انقلاب ، می‌رود سراغ لشکر دشمنان انقلاب و جمعیت دوستان کم می‌شود و جمعیت دشمنان زیاد و . . . برای این که تصور نشود که ما قصد مسخره کردن "راه کارگر" را داریم به این نقل قول‌ها از صفحات ۲۵ ، ۲۶ و ۲۷ جزوه مورد نظر توجه کنید :

" . . . پرولتاریای ایران ، برای دستیابی به قدرت سیاسی ، نمی‌تواند از لایه‌های وسیع خرده بورژوازی فاصله بگیرد و تنها با اتحاد به نیمه پرولتاریا به قدرت برسد . پرولتاریای ایران در یک مبارزه علیه امپریالیسم (. . .) درگیر خواهد شد . این مبارزه اگر چه در وجه داخلی و خارجی آن اساساً یک مبارزه ضد سرمایه داری است ، اما نمی‌تواند بی‌توجه به بخش قابل ملاحظه‌ای از جمعیت کشور پیش‌برود . بنا بر این انقلاب ایران یک انقلاب دموکراتیک است نه یک انقلاب سوسیالیستی . یعنی انقلاب ایران تنها بوسیله پرولتاریا و نیمه پرولتاریا نمی‌تواند پیش‌برود " (تاکیدها از ماست) .

خلاصه این که چون جمعیت خرده بورژواها زیاد است باید انقلاب، دموکراتیک باشد . اگر قدرت را می‌خواهید - و قدرت هدف اصلی "راه کارگر" است - ، اگر می‌خواهید قدرت را کسب و حفظ کنید باید این جمعیت کثیر را راضی نگاه دارید :

" و پرولتاریا اگر در این کوشش [جلب خرده بورژوازی] شکست بخورد و بورژوازی بتواند خرده بورژوازی را از پرولتاریا جدا بکند، انقلاب در هم خواهد شکست. بنا بر این شعار انقلاب سوسیالیستی در کشور ما یعنی کشاندن پرولتاریا به انزوا" (تاکید از ماست).

والبتہ بنا بر این "استدلال" بلشویک‌ها نیز "اشتباه" کردند که در جامعه روسیہ ۱۹۱۷ که لایہ های دهقانی و خرده بورژوائی آن چندین برابر پر جمعیت تر از کارگران بودند انقلاب سوسیالیستی کردند. مگر این که "راه کارگر" معتقد باشد که در فاصله فوریه تا اکتبر ۱۹۱۷ "لایہ های" وسیع دهقانی، خرده بورژوائی روسیہ آب شدند!! می توان صدها صفحه در رد استدلال فوق نوشت (و ما قبلا نوشته ایم). می توان نشان داد که چقدر عوام فریبی است که ادعا شود طبقہ کارگر می تواند "لایہ ها" ی وسیع خرده بورژوازی را بطرف سوسیالیسم هدایت کند و سیاست هایش را در راستای سوسیالیسم ارائه دهد، اما به محض این که شعار انقلاب سوسیالیستی را بدهد خرده بورژواها فرار می کنند!!

وقتی که "رهبران" طبقہ کارگر تحلیل "علمی" شان از جامعه، از آرایش نیروهای طبقاتی و از مرحله انقلاب چنین است، خرده بورژوازی نیز باید چنین باشد: بکودن و بی دست و پا. مطیع و رام افسار خویش را بدست "رهبران" پرولتاریا می دهد تا او را به هر سوی که می خواهند ببرند. فقط به یک شرط: در حضورش از سوسیالیسم نباید سخن گفت. رم می کند.

آنچه که بنظر ما در پشت همه این اظهار مرحمت‌ها به خرده بورژوازی نهفته است، آنچه که در پس اصرار برای کسب قدرت به هر قیمت، خوابیده و آنچه که در یک کلام تحت نام "انقلاب دموکراتیک ضد سرمایہ داری" ارائه می گردد در واقع چیزی جز همان "راه رشد غیر سرمایہ داری" حزب توده نیست. و جنگ حیدر نعمت‌سی "راه کارگر" علیه "راه رشد غیر سرمایہ داری" حزب توده نیز، همان طور که در بخش بعدی خواهیم دید، چیزی نیست جز ارائه همان درک "توده ای" در ظاہری "رادیکال".

دوروی یک سکہ

یکسانی متد و شیوہ تحلیل "راه کارگر" و "حزب توده" طبیعتا نتایج خود را در اشتراک مواضع و برنامه - از اختلافات ظاہری و صوری بگذریم - نشان می دهد.

"راه کارگر" معتقد است که "راه رشد غیر سرمایه داری" مطروحه از طرف حزب توده مفهومی رویزیونیستی دارد، اما "راه رشد غیر سرمایه داری" و "انقلاب دموکراتیک نوع جدید"ی که خود مطرح می‌کند، مفهومی انقلابی دارد. در این بخش ما می‌خواهیم در یابیم که تفاوت درک رویزیونیستی حزب توده و درک انقلابی "راه کارگر" از این مفاهیم در کجا است. شاید که از این طریق به شکاف ظاهراً "عمیقی" که "راه کارگر" انقلابی را از حزب توده رویزیونیست جدا می‌کند، پی ببریم. کسانی که با ادبیات "توده ای" و آثار شوریک حزب توده آشنا هستند می‌دانند که اساس نظر حزب توده در باره "انقلابات دموکراتیک نوع جدید" بر چند اصل زیر استوار است:

اول: رهبری انقلاب مشکل از عناصر و دولت‌مردان مترقی خرده بورژوا و یا ائتلافی از اینان و عناصر کمونیست است. بدنه، نیروهای انقلابی و پشتوانه آن را توده های کارگر، دهقان و لایه های وسیع خرده بورژوازی تشکیل می‌دهد.

دوم: انقلاب "راه رشد غیر سرمایه داری" را پیش می‌گیرد یعنی:

الف: صنایع و اهرم های اصلی اقتصاد، دولتی می‌شوند (در ادبیات تسودهای دولتی = سوسیالیزه).

ب: روابط اقتصادی گسترده ای با کشورهای سوسیالیستی و بخصوص اتحاد شوروی برقرار می‌گردد تا راه ادغام در اقتصاد بلوک شرق هموار شود (در ادبیات تسودهای این به معنای پیشرفت بسوی سوسیالیسم است).

سوم: با توجه به ضعف کمی و کیفی طبقه کارگر، رهبری برای حفظ پشتیبانی خرده-بورژوازی و همچنین اقشار "ملی" بورژوازی از ارائه برنامه های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی که موجب هراس اینان گردد، سر باز می‌زند و در واقع بوروکراسی حاکم به نظام اداری مطلوب اینان تبدیل می‌شود (۱۸).

و البته نتیجه عملی این انقلابات را باید در مصر (دوران ناصر)، عراق، سودان، اندونزی و غیره دید. اما "راه کارگر" درکی انقلابی از "راه رشد غیر سرمایه داری" و "انقلابات دموکراتیک نوع جدید" دارد. اصول "راه کارگر" بدین قرارند:

اول: در سیاست این انقلاب "تجسم بلوکی است از پرولتاریا، دهقانان، و خرده بورژوازی، با رهبری پرولتاریا" (۱۹).

دوم: انقلاب "راهی غیر سرمایه داری در پیش می‌گیرد"، یعنی:

الف: تمام اهرم‌های اصلی اقتصاد در دست دولت متمرکز می‌شوند: "پرولتاریا در راس يك بلوك انقلابی وقتی قدرت را قبضه کند و یا هر دولت انقلابی (حتی غیر پرولتری مثلا مجاهدین خلق) در صورتی که قدرت سیاسی را قبضه کند بنا به این ویژگی‌های اقتصاد ناگزیر است بلافاصله و بدون هیچ تردید تمام اهرم‌های اصلی اقتصاد را در دست دولت متمرکز کند" (۲۰).

ب: با اردوگاه سوسیالیستی اتحاد کرده و از این طریق بسوی سوسیالیسم حرکت می‌کند (۲۱).

سوم: با توجه به وسعت خرده بورژوازی، برای حفظ قدرت باید این قشر را به خود جلب کرد و برنامه‌های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی نباید این قشر را به هراس آورد و آن را بسوی ضد انقلاب سوق دهد (۲۲).

می‌بینیم که تفاوت ما بین انقلابی‌گری "راه کارگر" و فرمیسم حزب توده در همان اصل اول نهفته است. "راه کارگر" رهبری انقلاب را تجسم وحدت پرولتاریاسا، دهقانان و خرده بورژوازی می‌داند و حزب توده آن را مشکل از روشنفکران خرده بورژوا و یا ائتلافی از اینان با روشنفکران کمونیست. اما آیا این اختلافی واقعا عمیق است؟ بنظر ما خیر. باید در نظر داشت که "راه کارگر" از انقلاب و سازماندهی آن دید و درک نظامی دارد. علاوه بر آن، رهبری پرولتاریا در مفاهیم "راه کارگر" معنایی جز مفهوم جانشین‌گرایانه آن ندارد (۲۳). از نظر "راه کارگر"، کثرت آراء روشنفکران کمونیست بر روشنفکران غیر کمونیست در کمیته مرکزی سازمان یا جبهه، هدایت‌کننده انقلاب، برابر با "رهبری پرولتاریا" است. تفاوت میان نظر حزب توده و "راه کارگر" به این محدود می‌گردد که اولی رهبری را ائتلافی از عناصر خرده بورژوا و کمونیست می‌داند و دومی تاکید دارد که تعداد "مارکسیست-لنینیست‌های راستین" باید حتما بیشتر باشد تا رهبری پرولتاریا تضمین گردد!!! و البته بنظر ما این دعوائی است زرگری زیرا که حتی در صورت قبول درک نادرست در این گونه "رهبری" های انقلاب، آنچه تعیین‌کننده است نه "مارکسیست-لنینیست" و یا "خرده بورژوا" بودن این یا آن عضو "رهبری" و نه اکثریت یا اقلیت آراء، بلکه انواع و اقسام توطئه و مانیپولاسیون است و در صورت لزوم، طپانچه در نتیجه، این اختلاف "عمیق و ثوریک" راه کارگر و حزب توده،

هیچ تاثیری در سیاست و عمل این دو بجای نخواهد گذاشت .
 در مقابل این اختلاف " عمیق " ، اما بند ناف های فراوانی راه کارگر را به
 حزب توده متصل می کند که استوارترین آن ها اعتقاد مطلق به " اردوگاه سوسیالیستی "
 و در راس آن به " برادر بزرگ " ، اتحاد شوروی است . همین بند ناف ها است که
 بنظر ما راه کارگر را اخیرا ، بعد از بی آبرویی هر چه بیشتر حزب توده و بدنامی
 اکثریت ، بر آن داشته است که به " تصحیح " خط خود در قبال حزب بپردازد تا
 شاید پناهگاهی برای صدها توده ای جوان و سرخورده ای که از حزب توده بریده
 و یا اخراج شده اند گردد . و البته با توجه به سوخته شدن کارت حزب توده ، بی
 آبرویی اکثریت و بی رمق شدن اقلیت ، نباید تعجب کرد که " برادر بزرگ " این
 پاسداری و بازسازی تفکر توده ایستی در شرایط سخت امروز را با نیم نگاهی پر
 محبت پاداش دهد .

کورش رحمانی

توضیحات

- ۱- " راه کارگر ، ارگان شوریک سازمان کارگران انقلابی ایران " ، شهریور ۱۳۶۲ ، ص ۳ .
- ۲- " راه کارگر " مورخ ۱۸ آذر ۵۸ . برای توضیحات بیشتر در مورد این شعار " مارکسیستی " راه کارگر ، مراجعه کنید به سرمقاله " چپ و گروهان گیری - ابعاد عوامفریبی " در رهائشی شماره ۵۲ ، مورخ ۲۹ آبان ۱۳۵۹ .
- ۳- رجوع کنید به : استالینیسیم - (از انتشارات سازمان وحدت کمونیستی) - ، و نیز به ترجمه فارسی کتاب مدو دف تحت عنوان در " دادگاه تاریخ " .
- ۴- نقل قول های این بخش از نشریات حزب توده از رهائی شوریک ، شماره ۲ ، شهریور ۱۳۵۷ ، انتخاب شده اند .
- ۵- درباره تشابهات نظریات و متد تحلیل گروه جزئی با حزب توده مراجعه کنید به همان رهائی شوریک ۲ ، شهریور ۱۳۵۷ .
- ۶- در این زمینه یعنی اشتراک در تحلیل و شعار مشترک حزب توده و گروه جزئی باز مراجعه کنید به همانجا بویژه از صفحات ۲۶ به بعد .
- ۷- پدیده ای که بعد از انقلاب نیز ، در ابعاد گسترده تر ، در بین بخش اعظم چپ ایران مداوم یافت و متأسفانه هنوز هم ادامه دارد : فصول مشترک بسیار وسیع با حزب توده در پیش ، در عرصه شوروی ، در متد تحلیل ، برخی نقاط افتراق در مواضع سیاسی - غالباً بسیار تند ، رادیکال ، ضد توده ای - ، بدیگر سخن فصول مشترک در عمق ، نقاط اشتراک

در سطح . ارائه تکررات و مدت تحلیل حزب توده به همراه ناب‌ترین دشنام‌ها به آن .
 ۸- رفقا در اینجا يك چیز دیگر را هم به شیوه ای "انقلابی" ، توجیه می‌کنند : حمایت
 بی دریغ و پرشور و هلهله آمیز خود از " مبارزه ضد امپریالیستی " رژیم که امروز از آن به
 عنوان " ماجرای سفارت " ، " تسخیر سفارت امریکا " سخن می‌گویند . همان طوری که ده ها
 نمونه دیگر ، از جمله تز " دفاع از میهن " و " جنگ میهنی " را فراموش کرده اند . نقل قولی
 را که در فوق آورده ایم ، يك بار دیگر بخوانید و ببینید که رفقا با چه زیرکی این قضیه
 را (که خود " راه کارگر " در آن ایام چه می‌گفت) از یاد می‌برند و يك کلمه در این باره سخن
 نمی‌گویند . نقل قول فوق را يك بار دیگر بخوانید و به شماره های نشریه " راه کارگر " از آبان
 ۵۸ به بعد ، در صورتی که آن‌ها را در اختیار دارید ، نظری بیفکنید تا ببینید که رفقای
 " سازمان کارگران انقلابی ایران " ما چه سعه صدری در انتقاد از خود دارند !

۹- مرحله انقلاب ، ص ۱

۱۰- همانجا ، ص ۲

۱۱- همانجا ، ص ۳

۱۲- تعجب نباید کرد که چنین بینشی ، در تداوم منطق نظامی خود ، در صورت پیروزی
 در يك جنگ نظامی بر " نیروی اصلی و نیروی ذخیره ضد انقلاب " لشکر " نیروی کار و نیروی
 ذخیره کار " را به لشکر " تولید کنندگان سوسیالیستی " تبدیل کند . و سرانجام به
 " اردوگاه " سوسیالیسم بپیوندند .

۱۳- همین چندی پیش ، خود رفقا نمونه جالبی از این بینش را در عمل نشان دادند . " کمیته
 خارج از کشور سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) - بخش پاریس " ، با اتکا به همین
 اصول و قوانین عام ، در " سیته " پاریس ، در " فرماندهی " " پانصد انقلابی " ، به مشق
 نظامی انقلاب خود پرداخت .

۱۴- این که " راه کارگر " ، سازمانی که بقول خودش تا همین چندی پیش " نه در واقع يك
 سازمان مارکسیستی بلکه سازمانی انقلابی و دموکراتیک بوده است " (به مناسبت سومین
 سالگرد انتشار " راه کارگر ") ، تا چه اندازه در فعالیت های گذشته و حتی امروز در " تبعید " ،
 " هشیاری " و " کفایت " و " قدرت " " رهبری " - که این چنین شیفته آن است - ، نشان
 داده است و می‌دهد ، خود موضوع قابل تاملی است . فقط اشاره کنیم که قدرت " رهبری " و
 " کفایت " را در مناسبات درونی تا به آنجا رسانده است که برای رفع هر گونه شبهه در باره
 ارتجاعی بودن جمهوری اسلامی ، نوشته بخشنامه مانندی تحت عنوان " تاکید مجدداً بر کلیات
 ارزیابی ما از رژیم جمهوری اسلامی ایران " خطاب به " اعضا و هواداران " خود منتشر
 می‌کند (راه کارگر ، شماره ۴ ، دوره دوم ، تیرماه ۱۳۶۲) . و در زمینه مناسبات درونی نیز
 همین اشاره کافیهست که در مورد " هژمونی " مجاهدین ، احترامات لازمه را قائل است .

۱۵- مرحله انقلاب ، ص ۱۴ ، تاکیدها از ماست .

۱۶- همانجا ، ص ۱۵ ، فقط عبارات تاکیدی که با يك خط مشخص شده اند از ماست .

۱۷- همانجا، ص ۱۶، تاکید ها از ماست .

۱۸- برای بحثی پر دامنه تر در این زمینه نگاه کنید به جزوه "راه رشد غیر سرمایه داری، سراب یا واقعیت؟"، نقدی بر راه رشد غیر سرمایه داری نوشته اولیانفسکی . از انتشارات سازمان وحدت کمونیستی، چاپ اول، تیرماه ۱۳۵۹ .

۱۹- "مرحله انقلاب"، ص ۱۳ .

۲۰- همانجا، ص ۲۲، تاکید از راه کارگر است .

۲۱- همانجا، ص ۱۴ .

۲۲- همانجا، صفحات ۲۷-۲۵ .

۲۳- "بینش جانشین گرایانه" در این سازمان بشدت رایج است . سازمانی که بقول خود تا همین يك سال و نیم گذشته "نه يك سازمان مارکسیستی، بلکه سازمانی انقلابی و دموکراتیک" بوده است، و ناگهان در محیط مهاجرت تبدیل به "سازمان کارگران انقلابی ایران" می گردد، احتمال این که در آینده نزدیک خود را "حزب کارگران انقلابی ایران" و یا "پرولتاریای آگاه" بداند کم نیست . همین چندی پیش که جریان کوچکی مانند "راه فدائی" به ایمن سازمان پیوست دیدیم که لحن "بیانیه وحدت" (مراجعه شود به راه کارگر شماره ۴) تا چه حد با اصطلاحات مأموس این بینش آغشته بود . امری که خبر از افتتاح دفتر نمایندگی جدیدی را برای طبقه کارگر می داد . هنگامی که حزب توده خود را حزب طبقه کارگر بداند، چرا "راه کارگر" نداند .